

قاتل پرستار جوان دستگیر شد



زمینه انتقال وی به مشهد فراهم شد. شایان ذکر است، ضارب دستگیر شده در همان مراحل اولیه بازجویی به صراحت قتل همسرش را پذیرفت و به وارد آوردن ضربات مهلک قمه اقرار کرد.

گزارش روزنامه خراسان حاکی است، این گونه بود که ضارب قضایی و هماهنگی های صورت گرفته با قاضی شعبه سوم دادسرای عمومی و انقلاب قم، متهم این پرونده جنایی با صدور قرار قانونی روانه زندان شد تا

پیکر خون آلود آن زن را رها کرد و سوار بر یک دستگاه خودرو از محل گریخت. گزارش روزنامه خراسان حاکی است، رهگذران زمانی به محل حادثه رسیدند که زن جوان آخرین نفس هایش را می کشید. دقایقی بعد صدای آژیر آمبولانس اورژانس در فضای سکوت صبحگاهی پیچید و امدادگران پیکر غرق در خون پرستار جوان را در حالی به مرکز درمانی رساندند که دیگر علایم حیاتی نداشت و با وارد آمدن بیش از ۲۵ ضربه قمه جان خود را از دست داده بود. همزمان با گزارش این حادثه وحشتناک به پلیس ۱۱۰، بلافاصله گروهی از افسران دایره تجسس کلانتری آبکوه با دستور سرهنگ ابراهیم خواجه پور عازم محل جنایت شدند و با حفظ صحنه حادثه، متآرب را به قاضی ویژه قتل عمد اطلاع دادند. طولی نکشید که با حضور قاضی دکتر صادق صفری در مرکز درمانی و خیابان ولیعصر (عج)، تحقیقات قضایی در این باره آغاز و مشخص شد که پرستار جوان (مقتول) به دلیل اختلافات خانوادگی با همسرش در کشاکش طلاق بود و از ۲ ماه قبل نیز زندگی مشترک را ترک کرده و با خواهرش در ملک پدری زندگی می کرد. بنابر این گزارش، دامنه بررسی های تخصصی که با ورود کارآگاهان ورزیده اداره جنایی پلیس آگاهی خراسان رضوی به مسائل خانوادگی کشیده بود، حکایت از آن داشت که همسر زن جوان در مظان اصلی

سید خلیل سجاد پور – مردی که همسرش را با ۲۵ ضربه هولناک قمه در یکی از خیابان های مشهد به قتل رسانده بود، پس از چند روز فرار در استان قم بازداشت شد. به گزارش اختصاصی روزنامه خراسان، سحرگاه یازدهم تیر جاری، پرستار بخش کرونای بیمارستان امدادی مشهد، لباس پرستاری به تن کرد و از خانه خارج شد تا به محل کارش برود اما زمانی که به سر کوچه در خیابان ولیعصر (عج) رسید ناگهان مردی قمه به دست به سوی وی حمله ور شد و او را هدف ضربات مرگبار قمه قرار داد. آن مرد جوان بی رحمانه تیغه قمه را بر نقاط مختلف پیکر زن ۲۶ ساله فرو می آورد به طوری که زن جوان حتی فرصت فریاد هم پیدا نکرد. لحظاتی بعد ضارب سنگدل با مشاهده رهگذرانی که به سوی او می دویدند،



سپیده دم، روز گذشته در زندان مشهد صورت گرفت



قصاص عامل قتل افسر ارشد پلیس آگاهی



گلابه ها به مشاجره و سپس درگیری فیزیکی کشید که من هم اسلحه را برداشتم و شلیک کردم! ادامه گزارش روزنامه خراسان حاکی است، با اعتراف صریح متهم، پرونده این جنایت در دادگاه کیفری خراسان رضوی مورد رسیدگی قرار گرفت و در نهایت به صدور حکم قصاص نفس انجامید. رای صادر شده توسط قضات دیوان عالی کشور نیز مبر تأیید خورد و برای اجرا به دادسرای عمومی و انقلاب بازگشت. پس از طی مراحل قانونی و استیذان از رئیس قوه قضاییه، بلافاصله سپیده دم روز گذشته، مقدمات اجرای حکم فراهم شد و «علی – ج» (قاتل ۳۴ ساله) در حضور مسئولان ذی ربط و قضات اجرای احکام دادسرای عمومی و انقلاب مشهد پای چوبه دار رفت و به مجازات رسید.

بنابر گزارش روزنامه خراسان، همزمان با گزارش فرار مهاجم مسلح از صحنه جنایت، بلافاصله سردار سرتیپ محمد کاظم تقوی (فرمانده انتظامی خراسان رضوی) دستورات ویژه ای را برای ردیابی عامل این جنایت صادر کرد و بدین ترتیب کارآگاهان پلیس آگاهی فیض آباد با همکاری گروه تخصصی از نیروهای اداره اطلاعات جنایی و دایره قتل عمد پلیس آگاهی خراسان رضوی وارد عمل شدند. چند ساعت بعد با اجرای طرح مهار و عملیات تعقیب و گریز، بلافاصله دو برادر متهم فراری دستگیر شدند اما بررسی های با تکران بود که ضارب مسلح به سوی کاشمر گریخته است. بنابر این ردیابی های پلیسی ادامه یافت تا این که مشخص شد خودروی پژوی حامل متهم وارد کمین نیروهای انتظامی در گرمسار شده است. این گونه بود که ۸ ساعت تلاش مستمر زیر نظر مستقیم فرمانده انتظامی خراسان رضوی به ثمر نشست و قاتل مسلح به چنگ قانون افتاد. عامل این جنایت مسلحانه در جلسات بازپرسی ضمن اقرار صریح به قتل رئیس وقت دایره مبارزه با جرایم خشن پلیس آگاهی و مجروح کردن برادر وی گفت: من در زندان به سید جعفری می گفتم ما همشهری هستیم! چرا هوای مرانداری و مدام نزد دیگر زندانیان تخریب می کنی؟ به او گفتم، من از خانواده مقتول رضایت گرفتم و از زندان آزاد شدم اما تو کار خوبی نکردی که هوای مرا در زندان نداشتی!

متهم این پرونده جنایی ادامه داد: همین

سید جواد جعفریان (رئیس وقت دایره مبارزه با جرایم خشن پلیس آگاهی خراسان رضوی) به همراه برادرش که کارمند زندان تربت حیدریه بود، سوار بر یک دستگاه وانت پیکان به خیابان امام خمینی (ره) رفتند و مقابل یک فروشگاه توقف کردند. در این هنگام ناگهان جوان سابقه داری که قبلا در زندان تحمل کیفر کرده بود، از یک خودروی دیگر در همان

سجاد پور – جوان سابقه داری که افسر ارشد پلیس آگاهی خراسان رضوی را با شلیک گلوله به قتل رسانده بود، سپیده دم روز گذشته در زندان مرکزی مشهد به دار مجازات آویخته شد.

به گزارش اختصاصی خراسان رضوی، این حادثه تلخ شهریور سال ۹۹ در شهرستان فیض آباد هنگامی اتفاق افتاد که سرهنگ



زنده یاد سرهنگ جعفریان

صدور حکم دادگاه در پرونده قاتل مرد تلاشاز

طلایی را که متعلق به خود بود برداشتم. من موبایل مجید را هم برداشتم تا ردیاب گم شود و پلیس نتواند به حقیقت پی ببرد. من سپس کارگاه را ترک کردم اما چند ساعت بعد دوستانم با من تماس گرفتند و گفتند مجید کشته شده است. من حتی باور نمی کردم که او مرده باشد. من فکر می کردم او فقط زخمی شده است. وی ادامه داد: من اتهام قتل را قبول دارم اما قتل عمدی نبود. اتهام سرقت را هم قبول ندارم. چون فقط برای این که پلیس ردم را پیدا نکند موبایل مجید را برداشتم.



موبایل قربانی برداختند و دریافتند گوشی موبایل وی ساعتی پس از جنایت در همان منطقه آنتن دهی داشته است. در حالی که شواهد نشان می داد عامل جنایت به احتمال فراوان آشناست و پس از قتل بار دیگر به محل بازگشته، به بررسی فهرست مکالمات تلفنی قربانی پرداختند و دریافتند یکی از دوستان وی به نام آکن که از اقلیت های مذهبی است، همان روز چند بار با مجید تماس گرفته بود و آن ها با یکدیگر اختلاف حساب داشته اند. با افشای این ماجرا آکن ۵۰ ساله ردیابی و بازداشت شد اما مدعی شد از نحوه قتل همکار تلاش سازش اطلاعی ندارد.

در حالی که ۱۷ روز از جنایت گذشته بود سرانجام آکن لب به اعتراف گشود و به قتل همکارانش به خاطر اختلاف حساب بر سر ۴۰۰ گرم طلا اعتراف کرد. متهم در تشریح جزئیات جنایت گفت: من و مجید با یکدیگر درگیر شده بودیم. می خواستم اسلحه را از دستش بگیرم که ناخواسته دو تیر شلیک شد. یک تیر به کتف و یک تیر به دستش برخورد کرد. ما با هم گلاویز بودیم که ناخواسته تیر سوم به سینه او برخورد کرد. باور کنبد من از قصد تیر شلیک نکردم و تیر ها ناخواسته شلیک شد. من که ترسیده بودم جسدا را به حمام کارگاه بردم و در کارگاه را بستم. سپس از گاوصندوق ۴۰۰ گرم

مردار منی که همکار تلاش سازش را با شلیک گلوله کشته و در دادگاه مدعی بود ناخواسته دست به قتل زده با حکم قضایی به قصاص محکوم شد. به گزارش رکتا، رسیدگی به این پرونده از ۱۵ مهر ماه سال ۱۴۰۰ به دنبال کشته شدن یک تلاشاز معروف در کارگاه تلاش سازی در خیابان بهارستان تهران آغاز شد. وقتی مأموران کلانتری به کارگاه تلاش سازی رفتند دریافتند صاحب تلاش سازی که مرد میان سالی به نام مجید بود با شلیک گلوله از پا درآمده و از گاوصندوق او مقداری طلا سرقت شده است.

جسد مرد تلاشاز با دستور قضایی به پزشکی قانونی منتقل شد و ماموران برای افشای راز جنایت به تکاپو افتادند. ماموران در نخستین گام از تحقیقات به ردیابی گوشی

موسسه حسابرسی مفید راهبر
برای همکاری در دفتر مشهد از حسابرسان داوطلب (آقایان) در ده های کمک حسابرسان و حسابرسان جهت همکاری دعوت به عمل می آورد. متقاضیان جهت ثبت نام و تکمیل فرم استخدام می توانند به سامانه جذب منابع انسانی به آدرس: hr.mofidrahbar.ir مراجعه نمایند.

در امتداد تاریکی

ماجرای عروس نور چشمی!

خودم هم نفهمیدم چگونه در دام نقشه های شیطانی جاری ام گرفتار شدم و زندگی ام را به نابودی کشاندم در حالی که آن دختر خیابانی با توصیه های من بخشیده شد...

به گزارش خراسان، این ها بخشی از اظهارات زن ۳۰ ساله ای است که با شکایت همسرش در هنگام خرید مواد مخدر صنعتی دستگیر شده بود. این زن جوان با بیان این که حقیقت این نقشه شیطانی را کسی باور نمی کند، درباره سرگذشت خود به مشاور و مددکار اجتماعی کلانتری آبکوه مشهد توضیح داد: از همان دوران کودکی دختری ضعیف الاراده بودم و خیلی زود تحت تأثیر تعریف و تمجیدها یا انتقادات دیگران قرار می گرفتم و به راحتی حرف های آن ها را می پذیرفتم. خلاصه روزها به همین ترتیب سپری می شد تا این که در مقطع کاردانی وارد دانشگاه شدم. در همین روزها برادرم از دوjac کرد من از این که دختری را شادو خندان در کنار برادرم می دیدم به او حسادت می کردم چرا که «پانید» مورد توجه اطرافیانم قرار گرفته بود و او نیز با غرور خاصی از این همه تعریف و تمجید لذت می برد تا این که یک سال بعد در حالی که ترم پایانی تحصیلاتم را می گذراندم «اعتماد» به خواستگاری ام آمد. او پسریکی از دوستان پدرم بود و شخصیتی مهربان و مودب داشت. بالاخره در حالی که دوست داشتم زودتر از دوjac کنم به «اعتماد» پاسخ مثبت دادم و پای سفره عقد نشستیم. این در حالی بود که همواره خودم را خفیه تر از دیگران تصور می کردم و اعتماد به نفس نداشتم. همزمان با آغاز زندگی مشترک، در مرکز توجه خانواده اعتماد قرار گرفتم به طوری که گویی روی ابرها پروازی می کردم و خانواده فقط از خوبی ها و مهربانی های من سخن می گفتند. در همین روزها برادر کوچک اعتماد به دور از چشم خانواده عاشق دختری خیابانی شد و به طور پنهانی با او دوjac کرد. وقتی خانواده شوهرم در جریان از دوjac پنهانی «پیام» قرار گرفتند، همه چیز به هم ریخت و شادی و شادمانی از زندگی شیرین آن ها بیرون رفت. پدر شوهرم پیام را طرد کرد و دیگر اجازه نداد هیچ کس با او ارتباط داشته باشد. مدتی بعد در حالی که فرزنده به دنیا آمده بود من شرم شیرین مادری را می چشیدم، یک روز پیام به طور پنهانی به خانه ما آمد. او اشک ریزان مقابل من ازد و مرا به جان پسرم سوگند داد تا برای بازگشت او به خانه کمک کنم. پیام از من خواست به خاطر احترامی که نزد پدر و مادرش دارم میانجی گری کنم تا او و همسرش را ببخشند و اجازه دهند به آغوش خانواده اش بازگردد. من هم که دلم برای او و همسرش می سوخت شب هنگام که همسرم از سر کار آمد، موضوع را با او در میان گذاشتم تا پدرش را برای بازگشت پیام متقاعد کند ولی باز هم طاقت نیاوردم و خودم نیز با مادر شوهرم در این باره صحبت کردم چرا که می دانستم او مادر است و اشتباهه فرزندش را می بخشد. خلاصه با صحبت های من و اعتماد اعضای خانواده رضایت دادند و پیام به همراه آن دختر ناشناس به خانه بازگشتند اما خیلی زود آن دختر خیابانی با طرح نقشه هایی شیطانی زندگی مرا در حالی به نابودی کشانده حسادت های زنانه اش به من را انگیزه شده بود. او ابتدا این دو برادر را شکرآب کرد و بعد هم با چرب زبانی وارد زندگی من شد. بهنوش که معاشرتی صمیمانه به من داشت، هر روز به نوعی با نیش و کنایه چسبنده و انتمومی می کرد من زنی چاق هستم و دیگران مرا مسخره می کنند. او می گفت: چار ورزش نمی کنی تا کمی لاغر شوی! چرا که هر کس تو را در کنار همسرت می بیند چنین تصویری کند که تو از شهرت بزرگ تر هستی! من هم که مانند گذشته اعتماد به نفس نداشتم حرفش را پذیرفتم اما به او گفتم حوصله رنک زدن به سالن ورزشی را ندارم! در این هنگام بهنوش پیشنهاد کرد از داروهای لاغری تضمینی استفاده کنم. خلاصه از آن روز به بعد بهنوش داروهای را برابرم تهیه می کرد من هم طبق برنامه از آن ها استفاده می کردم. این در حالی بود که هر روز بیشتر به آن داروها وابسته می شدم و مبالغ زیادی را برای تأمین آن به بهنوش می پرداختم. حالا دیگر خیلی لاغر شده بودم به طوری که حتی همسرم اعتراض می کرد و نگرانم بود اما من نمی توانستم روزی را بدون مصرف آن داروها سپری کنم. یک روز وقتی تصمیم گرفتم تا سراغ داروها تروم حال به شدت وخیم شد به همین دلیل بلافاصله با بهنوش تماس گرفتم و او نشانی زنی را داد که در حاشیه شهر زندگی می کرد. بی رنگ به یک تاکسی اینترنتی رنک زدن به هممراه او به نشانی مذکور رفتم. راننده میان سال رو به من کرد و گفت، این جا محله خطرناکی است ولی من به ناچار نزد آن زن رفتم و دارو را گرفتم. آن روز بعد از مصرف دارو حال من بهتر شد ولی باز هم نفهمیدم چگونه در دام شیطانی یک دختر خیابانی افتادم تا این که دوباره برای تهیه دارو دچار مشکل شدم چرا که بهنوش در خارج شهر به سر می برد. او به من تأکید کرد بهد بود که قبل از رفتن نزد فروشنده داروها حتما ابتدا با او تماس بگیرم. خلاصه وقتی دوباره به در خانه آن زن رسیدم مرا به داخل خانه دعوت کرد و داروها را به دستم داد اما هنگام خروج از خانه در حالی با «اعتماد» و پدر شوهرم رو به رو شدم که همسرم می گفت: عروس نور چشمی هم معتاد از آب درآمد. تازه نفهمیدم که داروهای من مواد مخدر صنعتی از نوع شیشه بود...

گزارش خراسان حاکی است، بارانهمایی و دستورات ویژه سرهنگ ابراهیم خواجه پور (رئیس کلانتری آبکوه مشهد) بررسی های کارشناسی و تخصصی این پرونده به مشاوران زنده دایره مددکاری اجتماعی سپرده شد. ماجرای واقعی با همکاری پلیس پیشگیری خراسان رضوی